

بررسی میزان اعتبار روایت «عرفت الله» و محدوده اثبات خدا و اوصاف در برهان فسخ عزائم

محمد محمدرضایی*
حمید فلاحتی**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۱/۱۵ تاریخ تأیید: ۱۳۹۶/۰۲/۱۱

چکیده

راه‌های شناخت خدا از مهم‌ترین مسائل میان پیروان ادیان و اندیشمندان است. استدلال بر وجود خدا از راه گسست عزم‌ها، نقض همت‌ها و شکست پیمان‌ها از تجربه‌های گران‌سنگی است که از مولا علی علیه السلام گزارش شده و مسیری نو در راه شناخت خدا گشوده است. این پژوهش با استفاده از روش اسنادی- کتابخانه‌ای در مقام گردآوری و تحلیل در مقام داوری در پی آن است میزان اعتبار روایی، رویکردهای شارحان نهج‌البلاغه و میزان توانایی این روایت درباره اثبات خدا و صفات او را بررسی کند. در میان گزارش‌های موجود از این روایت، دو روایت از شیخ صدوق در زمره روایات حسن قرار می‌گیرد که قابل اعتماد است. از قرن ششم برهان «فسخ عزائم» مورد توجه شارحان نهج‌البلاغه قرار گرفته است و شارحان این اثر ارزشمند با دو رویکرد درون‌دینی و برون‌دینی به تحلیل این روایت پرداخته‌اند. آنچه مولا علی علیه السلام درباره گسست تصمیم‌های محکم بیان کرده‌اند، افزون بر آنکه وجود خدا اثبات می‌شود، برخی صفات الهی مانند وحدت، قدرت، قهر، علم و تدبیر نیز اثبات می‌شود.

واژگان کلیدی: فسخ عزائم، اثبات خدا، وحدت، قدرت، قهر، علم، تدبیر.

* استاد گروه فلسفه پردیس فارابی دانشگاه تهران. mmrezai391@yahoo.com

** دانشجوی دکتری رشته کلام اسلامی دانشگاه قم. hfelahaty@yahoo.com

مقدمه

راه‌های شناخت خدا از مهم‌ترین مسائل در میان ادیان و نحله‌های مختلف کلامی، عرفانی و فلسفی است. تا کنون برای اثبات خدا از شیوه‌های بسیاری کمک گرفته شده است؛ برخی از شیوه‌ها، مانند برهان نظم، ناظر به مشاهده آثار و آیات‌اند. بخش دیگری از دلیل‌ها مبتنی بر اصل نیازمندی جهان‌اند، مانند برهان حدوث و برهان حرکت. دسته‌ای دیگر دلیل‌های فلسفی خالص را شامل می‌شود که از مقدمات عقلی برای اثبات خدا بهره می‌گیرند، مانند برهان امکان و برهان هستی‌شناسی.

شناخت خدا از راه گسست عزم‌ها، نقض همت‌ها و شکست پیمان‌ها از تجربه‌های گران‌سنگی است که از مولا علی علیه السلام گزارش شده است. این تجربه امیرالمومنین علیه السلام مسیری نو در شناخت خدا می‌گشاید. از آن حضرت درباره راه شناخت خدا سؤال شد. آن حضرت فرمود: «عَرَفْتُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ وَ حَلِّ الْعُقُودِ وَ نَقْضِ الْهَمَمِ» (نهج‌البلاغه، [بی‌تا]، ص ۵۱۱). بررسی این گزارش از چند جهت اهمیت دارد: اول میزان اعتبار روایی این حدیث و دوم میزان تأثیرپذیری اندیشمندان اسلامی از این روایت است. با توجه به اینکه این گزارش در کتاب شریف نهج‌البلاغه بیان شده و شرح‌های زیادی بر آن نگاشته شده است، مواجهه شارحان نهج‌البلاغه با این روایت مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۶
تجسس

سال بیست و دوم / پاییز ۱۳۹۶

یک بررسی میزان اعتبار روایی برهان فسخ عزائم

برهان فسخ عزائم در منابع روایی به چهار صورت آمده است:

الف) روایت شیخ صدوق

شیخ صدوق (۳۸۱ق) سه حدیث در این خصوص ذکر کرده است. ایشان در کتاب خصال این‌گونه روایت کرده است: «حمد بن هارون فامی و جعفر بن محمد بن مسرور

گفته‌اند که محمد بن جعفر بن بطه گفته است که احمد بن ابی‌عبدالله برقی از پدرش از محمد بن ابی‌عمیر از هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود: از پدرم شنیدم که از پدرش بازگو می‌کرد که در محضر امیرالمؤمنین علیه السلام مردی برخاست و گفت یا امیرالمؤمنین پروردگارت را به چه وسیله شناختی؟ فرمود: "با بهم خوردن تصمیم و شکستن همت که چون به کاری همت گماشتم، میان من و کار مورد علاقه‌ام فاصله ایجاد شد و چون تصمیم گرفتم، قضای الهی بر خلاف تصمیم من جاری گردید. دانستم که تدبیر دیگری در کار است."*

سند این روایت از شش واسطه تشکیل شده و در سلسله راویان آن، نام هفت راوی به چشم می‌آید. احمد بن هارون الفامی و جعفر بن محمد بن مسرور از مشایخ شیخ صدوق به شمار می‌روند. هرچند بزرگان رجال بر وثاقت یا حسن حال این دو تصریح نکرده‌اند، با توجه به اینکه هر دو از مشایخ شیخ صدوق به شمار رفته و نقل همزمان شیخ از هر دو استاد با قید «رضی الله عنهما» بوده است، می‌توان گفت این دو ممدوح به شمار آمده و روایت آنها «حسن» تلقی می‌شود (خوئی، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۳۵۴ و ج ۴، ص ۱۲۱/مجلسی، ۱۳۹۳، ص ۵۶).

محمد بن جعفر بطه: برخی دانشمندان علم رجال مانند نجاشی و ابن‌داوود مدح و ضعف او را به صورت توأمان بیان کرده‌اند (نجاشی، ۱۴۰۷، ص ۳۷۲، حلی، ۱۳۸۳، ص ۵۰۱). برخی مانند علامه حلی به ایشان اعتماد کرده‌اند (حلی، ۱۳۸۱، ص ۱۶۰) و برخی بر تضعیف وی اصرار ورزیده‌اند (خوئی، ۱۴۱۰، ج ۱۵، ص ۱۵۷).

احمد بن ابی‌عبدالله برقی: بزرگان رجال، مانند نجاشی (۱۴۰۷، ص ۷۶)، برقی (۱۳۸۱، ص ۲۰)، علامه حلی (۱۳۸۱، ص ۱۵) و آیت‌الله خوئی (۱۴۱۰، ص ۱۶-۶۶) وی را توثیق کرده‌اند.

* حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ هَارُونَ الْفَامِيُّ وَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَسْرُورٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ بَطَّةَ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ سَمِعْتُ أَبِي يُحَدِّثُ عَنْ أَبِيهِ علیه السلام أَنَّ رَجُلًا قَامَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَقَالَ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بِمَا عَرَفْتُ رَبِّكَ قَالَ بَفَسْخِ الْعَزْمِ وَ نَقْضِ الْهَمِّ لَمَّا أَنْ هَمَمْتُ فُحَالَ بَيْنِي وَ بَيْنَ هَمِّي وَ عَزَمْتُ فَخَالَفَ الْقَضَاءُ عَزْمِي فَعَلِمْتُ أَنَّ الْمُدَبِّرَ غَيْرِي (صدوق، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۳۳).

محمد بن خالد برقی: فرزند احمد بن خالد برقی و از راویان حدیث است. ایشان از سوی بزرگانی مانند شیخ طوسی (۱۳۸۱، ص ۳۸۶)، علامه حلی (۱۳۸۱، ص ۱۳۹) و آیت الله خوئی (۱۴۱۰، ج ۱۶، ص ۶۶) توثیق شده است.

محمد بن ابی عمیر از اصحاب اجماع طبقه سوم است. بر اساس نقل نجاشی، شیعه و سنی به فضل و دانش او معترف بوده‌اند (نجاشی، ۱۴۰۷، ص ۳۲۶). شیخ طوسی از ایشان به عنوان مورد اعتمادترین و موثق‌ترین افراد از نظر ورع یاد می‌کند (طوسی، ۴۰۵). سایر بزرگان نیز به پیروی از رجالیان متقدم، بر وثاقت ایشان صحه گذاشته و اتفاق نظر دارند (مجلسی، ۱۴۱۵، ص ۲۸۹ / تستری، ۱۴۱۰، ج ۹، ص ۳۸ / خوئی، ۱۴۱۰، ج ۱۴، ص ۲۷۹).

هشام بن سالم: از راویان حدیث و از اصحاب امام صادق ع و امام کاظم ع است (طوسی، ۱۳۸۱، ص ۳۲۹). نجاشی درباره ایشان تعبیر «ثقة ثقة» را به کار برده است (نجاشی، ۱۴۰۷، ص ۴۳۴) که از تأکید در توثیق ایشان حکایت دارد.

از بررسی راویان حدیث به دست می‌آید حدیث شیخ صدوق به سبب وجود محمد بن - جعفر بطنه در سلسله سند که درباره او مدح‌هایی وارد شده «حدیث حسن» خواهد بود. شیخ صدوق در کتاب توحید با سندی متفاوت به روایت فسخ عزائم اشاره می‌کند. احمد بن زیاد بن جعفر همدانی گفت علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از محمد بن سنان از زیاد بن منذر از امام باقر ع روایت کرده که امام ع به نقل از پدر بزرگوارشان از جدشان این روایت را نقل فرمودند: «مردی به سوی امیرالمؤمنین ع برخاست و عرض کرد که یا امیرالمؤمنین پروردگارت را به چه چیز شناختی؟ فرمود: به فسخ عزم که آنچه دل بر آن بسته بودم، از هم باز شکافت و به نقض همت که آنچه را قصد آن کرده بودم، درهم شکست و تاب آن را باز داد چون قصد کردم در میان من و مقصودم حائل و مانع به هم رسید و عزم چیزی کردم و قضا و قدر با عزم من مخالف شد، دانستم که تدبیرکننده غیر از من است».*

* حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ زِيَادِ بْنِ الْمُنْذِرِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ ع عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ ع أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ رَجُلًا قَامَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بِمَاذَا عَرَفْتَ رَبِّيكَ قَالَ بَفَسْخِ الْعَزْمِ وَتَقْضِيهِ الْهَمِّ لَمَّا هَمَمْتُ فَحِيلَ بَيْنِي وَبَيْنَ هَمِّي وَعَزَمْتُ فَخَالَفَ الْقَضَاءُ عَزْمِي عَلِمْتُ أَنَّ الْمُدَبِّرَ غَيْرِي (همو، ۱۳۹۸، ص ۲۸۸)

احمد بن زیاد بن جعفر همدانی از مشایخ شیخ صدوق بوده و علامه حلی (۱۳۸۱، ص ۱۹) و ابن داوود (۱۳۸۳، ص ۲۸) ایشان را ثقه دانسته‌اند. آیت‌الله خوئی نیز توثیق این دو را معتبر دانسته است (خوئی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۴۳). علی بن ابراهیم بن هاشم از مشایخ کلینی است و بزرگان رجال بر وثاقت ایشان اتفاق نظر دارند (نجاشی، ۱۴۰۷، ص ۲۶۰/حلی، ۱۳۸۱، ص ۱۰۰/مجلسی، ۱۴۱۵، ص ۱۱۸/خوئی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۱۹۳).

ابراهیم بن هاشم، پدر علی بن ابراهیم قمی است. آیت‌الله خوئی درباره ایشان می‌نویسد: «شایسته نیست که درباره وثاقت ایشان تردید شود» (خوئی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۳۱۸).

محمد بن سنان از راویانی است که درباره ایشان اقوال مختلفی از مدح و ذم بیان شده است. شیخ طوسی (۱۳۸۱، ص ۳۸۶)، نجاشی (۱۴۰۷، ص ۳۸۲) و علامه حلی (۱۳۸۱، ص ۲۵۱) وی را تضعیف کرده یا به روایات ایشان اعتماد نکرده‌اند. در مقابل اردبیلی (۱۴۳۳، ص ۱۲۴) و مجلسی (۱۴۱۵، ص ۳۰۳) محمد بن سنان را راوی مورد اعتماد خود بیان می‌کنند. آیت‌الله خوئی تضعیف بزرگانی مانند شیخ طوسی و نجاشی را مانع پذیرش و اعتماد به ایشان ارزیابی کرده است (خوئی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۱۶۰).

زیاد بن مندر یا ابوالجارود از یاران امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام است. ایشان پس از خروج زید بن علی به مذهب زیدی گرایش یافت و در نهایت خود در رأس یکی از گرایش‌های این مذهب به نام جارودیه قرار گرفت (طوسی، بی‌تا، ص ۷۲). ایشان از سوی بزرگانی مانند علامه حلی (۱۳۸۱، ص ۲۲۳)، مجلسی (۱۴۱۵، ص ۲۱۶) و کشی (طوسی، ۱۳۴۸، ص ۲۲۹) تضعیف شده است. بنابراین سند این روایت به دلیل وجود محمد بن سنان و زیاد بن مندر تضعیف شده و در شمار احادیث ضعیف قرار می‌گیرد.

در کتاب توحید روایت «عرفت الله» با سند دیگری بیان شده است. ^{*} در سند این روایت حسین ابن احمد بن ادریس توسط مجلسی (۱۳۹۳، ص ۵۲)، استرآبادی (۱۳۰۶، ص ۱۱۲) و مامقانی (۱۳۵۲، ج ۱، ص ۳۱۸) توثیق یا تحسین شده است.

* حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ - رَحِمَهُ اللَّهُ - قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ سَأَلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقِيلَ لَهُ بِمَا عَرَفْتَ رَبَّكَ قَالَ بَفَسْخِ الْعَزْمِ وَ تَقْضِ الْهَمِّ عَزَمْتُ فُفْسَخَ عَزْمِي وَ هَمَمْتُ فَنُقِضَ هَمِّي (همان، ص ۲۸۹).

احمد بن ادریس از مشایخ کلینی و از بزرگان و دانشمندان معتبر و موثق شیعه است (طوسی، ۱۳۸۱، ص ۴۴۴) نجاشی بر توثیق ایشان تأکید دارد (نجاشی، ۱۴۰۷، ص ۹۲) و علامه حلی نیز به وثاقت ایشان اقرار دارد (حلی، ۱۳۸۱، ص ۱۶). درباره دلایل وثاقت ابراهیم بن هاشم، محمد بن ابی عمیر و هشام بن سالم در بررسی اسناد روایات پیش گفته مطالبی بیان شد؛ بنابراین روایت دوم کتاب توحید به دلیل ممدوح بودن حسین بن احمد بن ادریس، حدیث حسن به حساب آمده، قابل اعتماد است.

ب) گزارش سید رضی در نهج البلاغه

سید رضی (۴۰۶ق) سخن مولا علی علیه السلام را در ضمن حکمت‌ها این گونه بیان کرده است: «عَرَفْتُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ وَحَلِّ الْعُقُودِ وَنَقْضِ الْهَمَمِ» (رضی، ۱۴۱۴، ص ۵۱۱). برخی سندشناسان نهج البلاغه روایت سید رضی را به روایت صدوق ارجاع داده‌اند؛ چراکه صدوق پیش از سید رضی این حدیث را با سند خود از امام باقر علیه السلام از پدرش نقل کرده است (حسینی خطیب، ۱۳۶۷، ج ۴، ص ۱۹۱). هرچند با توجه به اختلاف متن روایت سید رضی با شیخ صدوق در تعبیر فعل معلوم «عَرَفْتُ» با صیغه متکلم وحده و تعبیر «حل العقود» شاهدی است که سید رضی از منابعی غیر از صدوق بهره برده است و روضة الواعظین نیز حدیث را بر اساس گزارش سید رضی و با حذف اسناد آن ذکر کرده است (نیشابوری، ج ۱، ص ۳۰).

ج) روایت آمدی (۵۵۰ ق) در غرر الحکم

آمدی (۵۵۰) روایت امام علی علیه السلام را این گونه بیان می‌کند: «عرف الله سبحانه بفسخ العزائم و حلّ العقود و كشف البلیة عمّن أخلص النیة» (آمدی، ۱۴۱۰، ص ۴۶۵). در این روایت که گزارش لیثی واسطی در عیون الحکمه و المواعظ با آن یکسان است، فعل به صورت مجهول آمده و عبارت «كشف الضرّ و البلیة عمّن أخلص له النیة» نیز جایگزین «نقض الهمم» در روایت قبل شده است (لیثی واسطی، ۱۳۷۶، ص ۳۳۹).

د) روایت تاج‌الدین شعیری در جامع الاخبار

در این کتاب سخن حضرت امیر علیه السلام به این صورت نقل شده است: «سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مَا الدَّلِيلُ عَلَى إِثْبَاتِ الصَّانِعِ قَالَ ثَلَاثَةٌ أَشْيَاءُ تَحْوِيلُ الْحَالِ وَ ضَعْفُ الْأَرْكَانِ وَ نَقْضُ الْهَمَّةِ» (شعیری، [بی‌تا]، ص ۶). در این روایت تحویل‌ها و دگرگونی حال، ضعف ارکان و شکستن همت، سه دلیل بر اثبات صانع بیان شده که با سایر روایت‌های نقل شده، تفاوت تعبیری دارد. هرچند می‌توان تحویل حال را تعبیری از «فسخ عزائم» دانست؛ چراکه انسان با تغییر حالت‌های نفسانی از اموری که بر آن عزم کرده، منصرف شده و بر امر دیگری همت می‌گمارد و میان «حل‌العقود» و «ضعف‌الارکان» نیز رابطه معناداری وجود دارد.

روایت «عرفت الله» در غررالحکم و جامع الاخبار به صورت مرسل و فاقد سند بیان شده است. نتیجه آنکه برای بررسی سند تنها از طریق روایات شیخ صدوق می‌توان اقدام کرد. بر اساس بررسی سند روایات شیخ صدوق این نتیجه حاصل شد که روایت شیخ صدوق در کتاب خصال و دومین روایت او در کتاب توحید دارای سند حسن بوده و قابل اعتماد است.

دو) بیان استدلال فسخ عزائم

امر دلالت‌کننده بر معرفت خدا در این روایت سه عنصر «فسخ عزائم»، «حل عقود» و «نقض همم» است. هر یک از این سه عنصر تعبیری اضافی و مرکب از مضاف و مضاف‌الیه‌اند. مضاف در این عبارت فسخ است که در دو عبارت دیگر «حل» و «نقض» با آن معنا نزدیک است. در کتاب‌های لغت چند معنا برای فسخ ذکر شده است: نقض و شکستن، زوال و گشوده‌شدن (طریحی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۴۳۹/فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۲۰۲/ابن‌منظور، ۱۴۱۴، ج ۳، ص ۶).

با بررسی معانی واژه فسخ روشن می‌شود نقض و حل که دو مضاف دیگر روایت فسخ عزایم هستند، با این واژه مترادف‌اند. مضاف‌الیه در این عبارت عزم

است. **مجمع البحرين** این واژه را اراده قوی و حتمی بر انجام کار معنا کرده است (طریحی، ۱۳۷۵، ج ۶، ص ۱۱۳). در **لسان العرب و العین** نیز شدت و قوت قلب بر انجام کار و حتمیت آن برای واژه عزم ذکر شده است (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۲، ص ۳۹۹. فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۳۶۳).

با توجه به مفاهیم این روایت و معنای لغوی آن مشخص است که این سه واژه در یک امر مشترک‌اند و آن، تصمیم حتمی است که در نفس ایجاد می‌شود و قریب الوقوع است. اینها افعال جوانحی و از مقوله امر نفسانی درونی هستند. از آنجاکه این برهان در **نهج البلاغه** نیز گزارش شده و بر این اثر ارزشمند، شرح‌های زیادی نگاشته شده، مواجهه شارحان **نهج البلاغه** با این روایت قابل تأمل است. بررسی تاریخی شرح‌های **نهج البلاغه** نشان می‌دهد از قرن ششم که نگارش شرح بر این اثر آغاز شده، دلیل و برهان «فسخ عزایم» مورد توجه شارحان **نهج البلاغه** بوده است. **علی بن زید بیهقی** (۴۹۳-۵۶۵ ق) نخستین کسی است که در شرح خود با عنوان **معارج نهج البلاغه** به شرح و توضیح این حکمت پرداخته است (بیهقی، ۱۳۶۷، ص ۴۴۱). **قطب‌الدین راوندی** (۵۷۳ ق) دومین فردی است که در **منهج البراعه** گزارش این حکمت را بیان کرده است (راوندی، ۱۳۶۴، ج ۳، ص ۳۴۶). **حدائق الحقایق اثر قطب‌الدین محمد بن حسین بیهقی کیدزی** (۵۷۶ ق) شرح دیگری است که درباره این حکمت مطالبی را نگاشته است (بیهقی کیدزی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۶۶۷).

در قرن هفتم این حکمت مورد توجه بزرگانی مانند **ابن ابی‌الحدید** (۵۸۱-۶۵۵ ق) (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۳۷، ج ۱۹، ص ۸۴) و **ابن میثم بحرانی** (۶۷۹ ق) قرار گرفته است (بحرانی، ۱۳۶۶، ص ۶۳۶). **الهی اردبیلی** (۹۵۰ ق) و **ملافتح‌الله کاشانی** (۹۸۸ ق) از علمای قرن دهم در **منهج الفصاحه و تنبیه الغافلین** این حکمت را مورد توجه قرار داده‌اند. در قرن یازدهم **ملاصالح قزوینی** در شرح خود بر **نهج البلاغه** این حکمت را مورد توجه قرار داده است. در قرن سیزدهم این حکمت مورد توجه **نواب لاهیجی** (۱۲۲۶ ق) قرار گرفته است. در قرن چهاردهم نیز **محمد عبده** (۱۳۲۳ ق)، **میرزا حبیب‌الله هاشمی خوبی** (۱۲۹۱-۱۳۲۴ ق) در کتاب **منهج البراعه**، **محمد تقی شوشتری** (۱۳۷۵ ق) در **نهج الصباغه**، **محمد جواد مغنیه**

(۱۳۹۲) و در فی ظلال نهج البلاغه و مرحوم شیخ عباس قمی (۱۳۵۹) مورد توجه قرار گرفته است.

شارحان نهج البلاغه در آثار خود دو رویکرد متفاوت به این حکمت داشته‌اند؛ برخی با نگاه درون‌دینی و با استفاده از آیات و روایات به شرح و تبیین آن همت گمارده‌اند و برخی دیگر با رویکرد برون‌دینی و با استفاده از گفتمان فلسفی و کلامی به تحلیل آن پرداخته‌اند که در ادامه بیان شارحان مورد بررسی قرار می‌گیرد.

الف) رویکرد درون‌دینی

این رویکرد تفسیر روایت مورد بحث بر اساس آموزه‌های آیات و روایات است. برخی شارحان نهج البلاغه با استفاده از آیات و روایات به تحلیل شناخت خدا از راه فسخ عزایم پرداخته‌اند. تقریر این رویکرد این‌گونه است: یکی از راه‌های خداشناسی این است که تو بر امری تصمیم می‌گیری و تمام مقدمات آن را فراهم می‌کنی، ناگهان از آن روی می‌گردانی و از انجام و پیگیری آن صرف نظر می‌کنی. چه کسی تو را منصرف کرد؟ چه کسی تصمیمت را از هم گسیخت تا همت بلندت سست گردد؟ او همان خداست (رواندی، ۱۳۶۴، ج ۳، ص ۳۵۱/ خوبی، بی‌تا، ص ۳۷۴/ شوشتری، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۳۸۵/ موسوی، ۱۳۷۶، ج ۵، ص ۳۹۵).

این رویکرد بر اساس آیات و روایات انجام شده است. برخی از شارحان این روایت علوی را با روایت نبوی «ما من آدمی الا و قلبه بین أصبعین من أصابع الله» هم‌معنا دانسته و در توضیح این دو روایت می‌نویسند: «خداوند هرگونه که بخواهد در قلب بندگانش تصرف می‌کند تا بر انجام کاری مصمم شوند و آن را با خواست خود گره بزنند. سپس دل‌هایشان را می‌گشاید تا از انجام کار صرف نظر کنند، مانند کسی که انگشتی در بین دو دست بگیرد و هرگونه که بخواهد در آن تصرف کند» (شوشتری، ۱۳۷۶، ص ۳۸۵). کسانی که روایت فسخ عزایم را با روایت نبوی هم‌معنا گرفته‌اند، آن را به عنوان نشان مدبربودن خدا و مسخربودن فعل انسانی تفسیر کرده‌اند و به برخی از

آیات قرآن از جمله آیه ۲۴ سوره انفال استناد کرده‌اند: «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ» (انفال: ۲۴).

از سوی دیگر برخی شارحان چنین شناختی از خداوند را مصداقی از شناخت خدا از طریق شناخت خویش می‌دانند. بر اساس روایت‌هایی مانند «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» (آمدی، ۱۳۶۶، ص ۲۳۲). معرفت نفس را به عنوان راهی برای خداشناسی معرفی و تقریر می‌کنند. گسست عزم و سستی همت هم حاصل خودشناسی است. خداوند این طریق شناخت خدا را در درون انسان و اعماق وجود وی نهفته است تا فرد نتواند عذر آورد که نمی‌دانسته است. امیر مؤمنان علیه السلام در این حکمت فراگیری شناخت خداوند از لایه‌های وجود انسان را یادآور شده و راه گذار از صفحه وجود انسانی را به اثبات وجود ربوبی نشان می‌دهد (ابن ابی الحدید، ۱۳۳۷، ج ۱۹، ص ۸۴).

ب) رویکرد برون‌دینی

در این رویکرد از دو شیوه کلامی و فلسفی بهره گرفته شده است. مقصود از شیوه کلامی، فهم و شناخت خدا از راه فسخ عزائم بر اساس گفتمان تفکر کلامی در دوره اسلامی و ارجاع مفاد روایت به یکی از برهان‌های رایج کلام مانند برهان حدوث است. تقریر برخی از شارحان نهج البلاغه نشان می‌دهد که آنها دلالت فسخ عزائم بر خدا را از راه برهان حدوث می‌دانند. بر اساس نظر متکلمان ملاک نیاز به علت، حدوث است و حدوث مسبوق بودن وجود شیء به عدم غیرمجامع است. جهان و هرچه در آن است، حادث و مسبوق به نیستی است و پس از آنکه نبود، به هستی آمده است و امر حادث محتاج علت مُحدث است. برهان حدوث دارای دو روش است: حدوث ذوات و حدوث صفات. حدوث صفات بر دو قسم است: دلیل‌های انفسی و دلیل‌های آفاقی (مقداد، ۱۴۲۲، ص ۱۵۳).

عده‌ای از شارحان «فسخ عزم» را امر مُحدث می‌دانند که در نفس حادث می‌شود. بنابراین به محدث نیاز دارد و چون خود فرد، محدث فسخ نیست، پس فسخ عزم

محدّثی و رای عالم طبیعی نیاز دارد و آن جز خالق جهان هستی نیست. «قوله: [عرفت الله] بفسخ العزائم و حل العقود، العزائم امور غیر محسوسه ظاهره و لها فسخ من غیر صاحبها و لابد لهما من فسخ قادر فعله مخالف لافعال غیره: عزایم امور غیر محسوسند و فسخ آنها از جانب صالحان عزم نیست، پس فسخ کننده قادری باید که توانا است و افعال دیگران را برخلاف میل آنان تغییر می‌دهد» (بیهقی، ۱۳۶۷، ص ۴۴۱).

برخی شارحان دیگر این مسئله را این‌گونه بیان کرده‌اند: «ذلک لان العازم یجد فی نفسه الفسخ و یعلم انه لیس من فعله فلا بد من فاسخ و لافاعل یتصرف فی ضمیر الغیر الا القادر الذات و هو الله تعالی: کسی که تصمیم بر انجام کاری گرفته است، فسخ آن را در درون خود می‌یابد و می‌داند که آن از جانب خود او نیست؛ پس این فسخ فاسخی دارد و هیچ فاعلی نمی‌تواند در سویدای دیگران تصرف کند، جز کسی که ذاتاً قادر مطلق باشد و آن خداوند متعال است» (بیهقی کیدری، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۶۶۷).

راوندی نیز می‌نویسد: «نُظِرْتُ فی احوال نفسی، فانی ربما أُعْزِمَ و أُعْقِدُ قلبی علی ترک امر، ثم تنحلُّ تلك العقده من غیر تجدد موجب لذلك. فاعلم بهذا النظر فی هذین الامرین ان ههنا من یقلب القلوب و الابصار و بیده ازمتها و کل شی مسخرله فتحو هذا هو الطريق الی معرفة الله تعالی» (راوندی، ۱۳۶۴، ج ۳، ص ۳۵۱).

ملافتح‌الله کاشانی می‌نویسد: «وجه دیگر آن است که عازم می‌یابد در نفس خود فتح امری را و بدیهتاً می‌داند که فعل او نیست. سپس لابد است از فاسخی و فاعلی که تصرف کند در ضمیر او و آن عالم السر و الخفیات است که فسخ عزم نموده به جهت مصلحت بنده و خیریت او؛ چه گاه هست که خیر بنده در فسخ آن است و او علم به او ندارد و دانای نهان و آشکار عالم است به مصلحت آن بنده» (کاشانی، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۷۱۴).

ابن‌ابی‌الحدید بر اساس مشرب کلامی خود، شناخت خدا از راه فسخ عزایم را این‌گونه بیان می‌کند: «انسان بر انجام کاری مصمم می‌شود، سپس خداوند بر ذهن او چیزی را الهام می‌کند که از آن کار منصرف شود؛ درحالی‌که او اصلاً به چنین انصرافی فکر نمی‌کرد. حال اگر چنین مدبری بر این عالم نبود، هیچ‌گاه تحول‌های ذهنی غیرقابل

پیش‌بینی برای انسان رخ نمی‌داد. این بحث نکته دقیقی دارد که متکلمان آن را بیان کرده‌اند و آن اینکه خطور فکر به ذهن انسان حتماً دارای علت و موجبی است، وگرنه ترجیح بلامرجح پیش می‌آید و جانب وجود و آن خطور بر جانب عدمش بدون دلیل مقدم می‌شد [و این باطل است]؛ پس آنچه سبب ظهور فکر در ذهن انسان است، خارج از ذات اوست و آن وجود مانع عالم است (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۳۷، ج ۱۹، ص ۸۴).

این استدلال را به صورت قیاس ذووجهینی موجب مرکب (قیاس اقتران شرطی منفصله) می‌توان بیان کرد: اول عزم می‌کنیم، اما فسخ می‌شود (تجربه شخصی)؛ دوم فسخ عزم یا بدون علت است یا با علت (انفصال حقیقی)؛ سوم فسخ عزم بدون علت مستلزم ترجیح بلامرجح است؛ چهارم ترجیح بلامرجح محال است؛ پنجم فسخ عزم بدون علت نیست؛ ششم فسخ عزم علتی دارد؛ هفتم علت فسخ عزم یا انسان صاحب عزم است یا امر دیگر یا خدا؛ هشتم انسان خود فسخ نمی‌کند؛ نهم دیگران نمی‌توانند در سویدای شخصی تصرف کنند؛ دهم خدا علت حدوث فسخ عزم در دل آدمی است. منظور از روش فلسفی، تفسیر روایت مورد بحث بر اساس گفتمان تفکر فلسفی و ارجاع مفاد روایت به یکی از عمده‌ترین برهان‌های فلسفی مانند برهان وجوب و امکان است. این برهان بر چند مقدمه استوار است: نخست اینکه نسبت تمام موجودات با وجود از دو حال خارج نیست؛ یا اتصاف آن به وجود، ضروری است؛ به‌گونه‌ای که نمی‌توان آن را منفک از وجود تصور کرد یا آنکه اتصافش به وجود ضرورتی ندارد و می‌توان آن را بدون وجود تصور کرد. فرض نخست واجب‌الوجود و فرض اخیر ممکن‌الوجود نام دارد. دوم اینکه هر موجود ممکنی نیازمند علت است؛ چراکه نسبت شیء ممکن به وجود و عدم یکسان است؛ بنابراین چنین شیئی برای آنکه وجود پیدا کند، نیازمند مُرَجِّح است و این مرجح، همان علت نام دارد و سوم اینکه دور و تسلسل در سلسله علت‌ها محال است؛ پس باید این سلسله به واجب‌الوجود بالذاتی ختم شود. برهان وجوب و امکان از متقن‌ترین برهان‌های عقلی برای اثبات خدا به شمار می‌رود؛ از این رو برخی شارحان فیلسوف، با توجه به انتقادهایی که بر برهان حدوث وارد شده است، سعی کرده‌اند بر اساس مفاد برهان وجوب و امکان، تقریر برتری از

دلالت فسخ عزایم بر اثبات خداوند ارائه دهند. ابن میثم بحرانی متکلم شیعی قرن هفتم در قواعد المرام برهان حدوث را نقد کرده، برهان امکان را بدون نقص می‌داند (بحرانی، ۱۴۰، ص ۵۱-۶۷). وی تقریر خود از فسخ عزایم در شناخت خدا را در شرح خود بر نهج البلاغه چنین ارائه می‌دهد:

گاهی انسان بر کاری عزم راسخ دارد و بر اساس تصویری که نسبت به سود و انگیزه عملی دارد، تصمیم قلبی می‌گیرد و پس از اندکی تصمیم او به هم می‌خورد و به دلیل ازبین رفتن انگیزه یا به سبب مانعی که پیش می‌آید، از عزم خود بر می‌گردد. حال با توجه به مقدمه بالا می‌گوییم این دگرگونی‌ها و تصوراتی که در پی هم از خاطر انسان می‌گذرند که سبب رجحان انجام کار مورد نظر می‌شود، اموری ممکن‌اند و در دو جهت بود و نبود، نیاز به رجحان‌دهنده و تأثیرگذارنده‌ای دارد. دلیل رجحان اگر از ناحیه خود بنده باشد، باز خود نیاز به مرجح دارد که در این صورت باعث دور یا تسلسل می‌شود و چون دور و تسلسل باطل است، پس ناگزیر باید مرجح به خداوندی که - او دگرگون‌کننده دل‌ها و بینش‌هاست - منتهی گردد و هدف همین است (بحرانی، ۱۳۶، ج ۵، ص ۳۶۴).

ملافتح‌الله کاشانی در شرح نهج البلاغه می‌نویسد: «وجه استدلال به فسخ عزایم و حل عقود بر معرفت الله آن است که عزایم و عقود تغییرات خواطر متعاقبه ممکنه‌اند که محتاج‌اند در طرف وجود و عدم خود به مرجحی و مؤثری و این مرجح اگر بنده است، پس کلام در او بعینه همان کلام در اول است و بنابراین لازم می‌آید دور و تسلسل و دور و تسلسل محال است؛ پس به‌ناچار که منتهی شود به مرجحی و مؤثری غیر از بنده و آن مقلب القلوب است. فثبت المطلوب (کاشانی، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۷۱۴).

بنابراین حاصل برهان فسخ عزایم بر اساس برهان امکان و وجوب را این‌گونه می‌توان تقریر کرد که تصمیم‌ها و عزم‌ها اموری ممکن هستند؛ چراکه هر واقعیت خارجی که ذات و ذاتیات آن به ادراک حصولی تعقل شده و به وجود ذهنی موجود می‌شود، ممکن است (جوادی آملی، [بی‌تا]، ص ۱۴۴). امر ممکن نیاز به مرجح دارد؛ زیرا

شیئی که ذات آن نسبت به وجود و عدم یکسان است، به ذات خود نمی‌تواند موجود یا معدوم شود؛ بنابراین برای موجود شدن نیازمند عامل خارجی و مرجح است. این رجحان اگر از جانب بنده باشد، باز خود نیازمند مرجحی دیگر خواهد بود که این امر مستلزم دور یا تسلسل است؛ پس باید این مرجح به علتی که خود تغییردهنده عزم‌ها و تصمیم‌هاست، ختم شود. در کنار تقریر برهان فسخ عزایم بر اساس برهان حدوث و وجوب و امکان دو رویکرد دیگر نیز می‌توان ارائه داد: نخست اینکه مراد از فسخ عزایم این است که انسان از راه تغییر در رویدادهای نفسانی، خدا را بشناسد. این رویدادها، به صفت وجوب متصف نیستند؛ بدین معنا که قائم به ذات و قائم به نفس آدمی نیستند؛ چراکه اگر به ذات خود قائم بودند، حالت‌های مختلفی را نمی‌پذیرفتند؛ درحالی‌که گاهی هستند و گاهی نیستند. اگر به نفس انسان قائم بودند، از نفس آدمی جدا نمی‌شدند و چون از نفس او جدا می‌شوند، پس همیشه قائم به نفس نیستند؛ بنابراین رویدادهای نفسانی باید آفریننده‌ای داشته باشند و آن آفریننده خداوند است. به بیان دیگر علم باید به ذاتی ختم شود که علم ذاتی آن باشد و قائم به ذات خود باشد؛ چراکه هر امر عرضی باید در نهایت به امری ذاتی منتهی شود و چون رویدادهای نفسانی، ذاتی نفس انسان نبوده، عرضی‌اند، در نتیجه باید به امری ذاتی ختم شوند؛ یعنی به موجودی که علم ذاتی آن باشد، ختم شوند و آن موجود چیزی غیر از خدا نمی‌تواند باشد.

دوم اینکه هنگام باز شدن گره‌ها و مشکلات، نوعی تجربه دینی برای انسان اتفاق می‌افتد که در آن خداوند قابل مشاهده است. بر این اساس امام علی علیه السلام در تجربه فسخ عزایم خداوند را مشاهده کرده که تجربه‌ای دینی است. واضح است که این تقریر تابع برداشت خاص فرد از فسخ عزایم است. بر این اساس این تجربه دینی برای همه معرفت‌آفرین نیست، بلکه برای کسانی که نیت خود را برای خداوند خالص کرده باشند، دلالت بر خداوند خواهد داشت.

سه) تحلیل نتیجه برهان (محدوده اثبات وجود باری و اوصاف در برهان

فسخ عزایم)

بر اساس تنوع تقریرهای برهان فسخ عزایم، مدلول‌های متعددی به عنوان نتیجه برهان به میان می‌آید؛ شارحانی که با رویکرد برون‌دینی، برهان فسخ عزایم را تقریر کرده‌اند، اثبات وجود باری تعالی را نتیجه این برهان می‌دانند؛ چراکه در روش کلامی وجود محدث و در روش فلسفی وجود واجب‌الوجود اثبات می‌شود.

ارجاع مفاد روایت، به برهان حدوث و وجوب و امکان، نشان از آن دارد که شارحان **نهج البلاغه** به دنبال مطالعه نظام‌مند این روایت و تحلیل گستره‌های معرفتی آن بوده‌اند؛ از این رو می‌توان برهان فسخ عزایم را دلیلی مستقل در باب شناخت خداوند دانست.

در اینجا پرسشی به ذهن می‌آید و آن اینکه آیا با برهان فسخ عزایم تنها وجود خدا قابل اثبات است یا می‌توان افزون بر وجود خدا برخی اوصاف او را نیز ثابت کرد؟ برخی شارحان، این برهان را بر دو صفت قدرت و قاهریت خدا رهنمون می‌دانند؛ بدین معنا که فسخ عزایم نشان‌دهنده عجز و ناتوانی بشر و قدرت و توانایی خداوند است. گفته شده است فسخ عزایم دلیل بر سستی و ناتوانی صاحب آن عزایم است که لاجرم قادر متعال به طریق فسخ عزایم انسان، سستی و ضعف وی را آشکار می‌سازد (بیهقی‌کیدری، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۶۶۷/ نواب لاهیجی، ص ۳۱۳/ خوانساری، ۱۳۶۶، ج ۴، ص ۳۵۷).

معنیه علاوه بر قدرت و عظمت الهی مدلول فسخ عزایم را یکتایی خدا می‌داند: «بعید نیست که مراد امام علیه السلام این باشد که قلب با حالاتش دلیل قاطع بر قدرت و عظمت خداوند به واسطه ادبار پس از اقبالش و تصمیم عمل و اقبال پس از ادبار و روی‌گردانی بدون هیچ سبب آشکاری است که به هرحال همه این امور بر اینکه خداوند متعال واحد است، دلالت می‌کند (معنیه، ۱۳۵۸، ج ۴، ص ۳۶۵).

بسیاری از شارحان **نهج البلاغه** به‌ویژه کسانی که با رویکرد درون‌دینی و در پرتو آیات و روایات این برهان را تقریر کرده‌اند، مدلول آن را مدبربودن و ربوبیت خداوند می‌دانند. انسان از راه تأمل در فسخ عزایم می‌تواند به این حقیقت رهنمون شود که

مری حقیقی عالم خداوند متعال است (خوانساری، ۱۳۶۶، ج ۴، ص ۳۵۷/ رواندی، ۱۳۶۴، ج ۳، ص ۳۵۱). در روایتی که شیخ صدوق در مورد این برهان گزارش کرده است، بر تفوق تدبیر الهی تأکید شده است (صدوق، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۳۳).

بنابراین برهان فسخ عزایم نه تنها برهانی مستقل در موضوع اثبات خداوند متعال است، بلکه در اثبات وجود خدا محدود نشده، با تحلیل مفاد آن به برخی صفات خداوند نظیر یکتایی، قدرت، عظمت و تدبیر نیز می‌توان دست یافت؛ از این رو روایت در باب شناخت خدا بر اساس معرفت نخستین و همچنین معرفت ثانوی کاربرد دارد. بر اساس معرفت اولیه برای کسانی که خدا را نمی‌شناسند، می‌توان گزاره «خدا وجود دارد» را اثبات کرد و بر پایه معرفت ثانوی مراتب بالاتری از شناخت نسبت به خداوند به دست می‌آید.

نتیجه‌گیری

از مجموع مطالب پیش گفته درباره برهان فسخ عزایم چند نتیجه به دست می‌آید:

۱. هرچند روایت «عرفت الله» در کتب روایی مختلف به دو صورت مرسل و مسند وارد شده است، روایت شیخ صدوق در کتاب **خصال** و روایت دوم کتاب **توحید** ایشان در شمار احادیث حسن قرار گرفته، قابل اعتماد است.

۲. از قرن ششم که نگارش شرح بر **نهج البلاغه** آغاز شده، برهان «فسخ عزایم» مورد توجه شارحان **نهج البلاغه** بوده است.

۳. تقریرهای این برهان بر اساس برهان‌های رایج نزد متکلمان و فیلسوفان بوده است. به‌طور کلی شارحان **نهج البلاغه** با دو رویکرد به تحلیل این روایت پرداخته‌اند؛ رویکرد درون‌دینی و برون‌دینی. در رویکرد درون‌دینی از تفسیر روایت مورد بحث بر اساس آموزه‌های آیات و روایات استفاده شده است و در رویکرد برون‌دینی دو شیوه کلامی و فلسفی مورد توجه قرار گرفته است. مقصود از شیوه کلامی، فهم و شناخت خدا از راه فسخ عزایم بر اساس گفتمان تفکر کلامی در دوره اسلامی و ارجاع مفاد

روایت به یکی از برهان‌های رایج کلام مانند برهان حدوث است. منظور از روش فلسفی، تفسیر روایت مورد بحث، بر اساس گفتمان تفکر فلسفی و ارجاع مفاد روایت به یکی از عمده‌ترین برهان‌های فلسفی مانند برهان وجوب و امکان است. بر اساس برهان وجوب و امکان پس از آنکه وجود واجب اثبات شد، بر تناهی سلسله اسباب نیز می‌توان استدلال کرد.

ارجاع مفاد روایت، به برهان حدوث و وجوب و امکان، حکایت از مطالعه نظام‌مند شارحان نهج البلاغه و تحلیل گستره‌های معرفتی دارد؛ از این رو می‌توان برهان فسخ عزایم را دلیلی مستقل در باب شناخت خداوند ارزیابی کرد.

۴. برهان فسخ عزایم نه تنها برای اثبات وجود خدا قابل استدلال است، بلکه بر اساس بیان حضرت علی علیه السلام درباره گسست تصمیم‌های محکم، برخی صفات الهی مانند وحدت، قدرت، قهر، علم و تدبیر نیز اثبات می‌شود.

منابع و مأخذ

۱. ابن ابی الحدید، عزالدین ابوحامد؛ شرح نهج البلاغه؛ ج ۱، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۳۳۷.
۲. ابن بابویه، محمد بن علی؛ الخصال؛ ج ۱، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۶۲.
۳. — التوحید؛ ج ۱، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۹۸.
۴. ابن منظور، محمد بن مکرم؛ لسان العرب؛ ج ۳، بیروت: دار صادر، ۱۴۱۴ق.
۵. استرآبادی، محمد بن علی بن ابراهیم؛ منهج المقال؛ تهران، مطبع کربلایی محمدحسین تهرانی، ۱۳۰۶.
۶. بحرانی، میثم بن علی بن میثم؛ شرح نهج البلاغه؛ ج ۲، بی جا، دفتر نشر کتاب، ۱۳۶۲.
۷. — اختیار مصباح السالکین؛ ج ۱، مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶.
۸. — قواعد المرام فی علم الکلام؛ قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۶ق.
۹. برقی، احمد بن محمد؛ رجال البرقی؛ تحقیق و تصحیح سید کاظم میاموی؛ تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۳.
۱۰. بیهقی فرید خراسان، علی بن زید؛ معارج نهج البلاغه؛ ج ۱، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۳۶۷.
۱۱. بیهقی کیدزی، قطب الدین محمد بن حسین؛ حدائق الحقایق؛ ج ۱، قم: بنیاد نهج البلاغه، ۱۳۷۵.

١٢. تسترى، محمدتقى؛ قاموس الرجال؛ قم: مؤسسه نشر اسلامى، ١٤١٠ق.
١٣. تميمى آمدى، عبدالواحد بن محمد؛ غرر الحكم و درر الكلم؛ قم: دفتر تبليغات اسلامى، ١٣٦٦.
١٤. —؛ غرر الحكم و درر الكلم؛ ج ٢، قم: دار الكتاب الإسلامى، ١٤١٠ق.
١٥. حسيني خطيب، سيد عبدالزهراء؛ مصادر نهج البلاغه و اسانيده؛ بيروت: دارالزهراء، ١٣٦٧.
١٦. حلى، حسن بن على بن داود حلى؛ رجال ابن داود؛ تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ١٣٨٣.
١٧. حلى، حسن بن يوسف؛ خلاصة الاقوال فى علم الرجال؛ تحقيق سيدمحمدصادق بحر العلوم، نجف: انتشارات مطبعة الحيدرية، ١٣٨١.
١٨. خوانسارى، جمال الدين محمد؛ شرح غرر الحكم و درر الكلم؛ ج ٤، تهران: دانشگاه تهران، ١٣٦٦.
١٩. خوئى، ابراهيم بن حسين؛ الدرّة النجفية؛ [بى جا]، [بى نا]، [بى تا].
٢٠. خوئى، ابوالقاسم؛ معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرواة؛ قم: مركز نشر آثار الشيعة، ١٤١٠ق.
٢١. قطب الدين راوندى، سعيد بن هبة الله؛ منهاج البراعة؛ قم: كتابخانه آيت الله مرعشى نجفى، ١٣٦٤.
٢٢. جوادى آملى، عبدالله؛ تبين براهين اثبات خدا؛ قم: مركز نشر اسراء، [بى تا].
٢٣. سيد رضى؛ نهج البلاغه؛ تصحيح صبحى صالح؛ قم: دارالهجره، [بى تا].
٢٤. شريف الرضى، محمد بن حسين؛ نهج البلاغه (للصبحى صالح)؛ ج ١، قم: هجرت، ١٤١٤ق.
٢٥. شعيرى، محمد بن محمد؛ جامع الأخبار؛ ج ١، نجف: مطبعة حيدرية، [بى تا].
٢٦. شوشترى، محمدتقى؛ بهج الصباغه فى شرح نهج البلاغه؛ تهران: اميركبير، ١٣٧٦.
٢٧. طريحي، فخرالدين بن محمد؛ مجمع البحرين؛ ج ٣، تهران: مرتضوى، ١٣٧٥.
٢٨. طوسى، محمد بن حسن؛ رجال الطوسى؛ تحقيق سيدمحمدصادق بحر العلوم؛

- نجف: منشورات الحيدرية، ۱۳۸۱.
۲۹. — الفهرست؛ تصحيح سيد محمد صادق آل بحر العلوم؛ قم، منشورات شريف الرضى، [بى تا].
۳۰. فراهيدى، خليل بن احمد؛ كتاب العين؛ ج ۲، قم: هجرت، ۱۴۰۹ق.
۳۱. كاشانى، ملافتح الله؛ تنبيه الغافلين و تذكرة العارفين؛ ج ۱، تهران: پیام حق، ۱۳۷۸.
۳۲. ليثى واسطى، على بن محمد؛ عيون الحكم و المواعظ؛ ج ۱، قم: دارالحدیث، ۱۳۷۶.
۳۳. مامقانى، عبدالله؛ تنقيح المقال فى علم الرجال؛ نجف، المطبعة المرتضوية، ۱۳۵۲.
۳۴. مجلسى، محمد باقر؛ رجال المجلسى (الوجيزه)؛ بيروت: مؤسسه اعلمى، ۱۴۱۵ق.
۳۵. مجلسى، محمد تقى؛ روضه المتقين؛ تحقيق سيد حسين موسى كرماني و على پناه اشتهاردى؛ قم: بنیاد فرهنگ اسلامى، ۱۳۹۳.
۳۶. مغنيه، محمد جواد؛ فى ظلال نهج البلاغه؛ ج ۳، بيروت: دارالعلم للملایین، ۱۳۵۸.
۳۷. مقداد، فاضل؛ اللوامع الالهية فى المباحث الكلاميه؛ ج ۲، قم: دفتر تبليغات اسلامى، ۱۴۲۲ق.
۳۸. موسى، سيد عباس؛ شرح نهج البلاغه؛ ج ۱، بيروت: دار الرسول الاكرم ﷺ، ۱۳۷۶.
۳۹. نجاسى، احمد بن على؛ رجال النجاشى؛ تصحيح سيد موسى شيبيرى زنجانى؛ قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۷ق.
۴۰. نواب لاهیجی، ميرزا محمد باقر؛ شرح نهج البلاغه؛ تهران: اخوان كتابچى، [بى تا].
۴۱. نيشابورى، فتال؛ روضة الواعظین؛ قم: انتشارات رضى، [بى تا].